

باسمه تعالی

# دروس خارج نهایی الحکمة

استاد حجت الاسلام و المسلمین سیدیدالله یزدان پناه  
تدوین اولیه

سال نخست (مجموعاً ۱۰۰ جلسه)

سال تحصیلی ۹۲-۹۳

تهیه: ستاد دانشیار

## جلسه هفتم

۱۳۹۲/۷/۸

### ادامه نکات

ه) گفته‌اند که بدیهیات شش دسته است: اولیات، فطریات، محسوسات، متواترات، حدسیات، مجربات. فطریات، در واقع همراه با قیاس‌اند (قیاساتها معها) و به اولیات باز می‌گردند. بداهت متواترات، حدسیات و مجربات نیز به محسوسات باز می‌گردد؛ زیرا همه آنها وابسته به حس‌اند: خبر متواتر باید خبر مستند به حس باشد. حدسیات مسبوق به تجربه‌اند و تجربه هم مستند به حس است. در نتیجه اصول بدیهیات، اولیات و محسوسات‌اند.<sup>۶۶</sup> در مورد محسوسات هم گفته می‌شود که اعم‌اند از محسوس به حس باطن (وجدانیات) و حس ظاهر. بنابراین حسیات را در زمره بدیهیات می‌شمارند. ابن‌سینا تصریح کرده است که محسوسات از ضروریات‌اند.

و الذی علی وجه ضرورة، فإما أن تكون ضرورته ظاهریة و ذلك بالحس أو بالتجربة أو بالتواتر...<sup>۶۷</sup>

البته این نکته واضح است؛ زیرا بدیهیات مبادی برهان قرار می‌گیرند و مبادی برهان هم باید ضروری و یقینی نفس‌الامری باشند. با این حال، تحلیلی درباره سر‌بداهت و ضرورت محسوسات ارائه نکرده‌اند. ما با بحثی که پیشتر درباره ضروری بودن محسوسات انجام دادیم، می‌توانیم این بداهت و ضرورت را توضیح بدهیم.

و) نکته دیگر این است که ابن‌سینا در مورد شهود نفس به خود، تعبیرهای اولی، بالطبع و غریزی را به کار برده است که پیشتر به نمونه‌هایی از عبارات وی اشاره کردیم. منظور او این است که این علم، از اکتساب و نظر حاصل نیامده است. اشاره کردیم که بوعلی توضیح داده است که نحوه وجود ما، نحوه وجود ادراکی و شعوری است و ما سراسر برای خود حاضریم و دیدیم که گاه در ابیات مشائی خود، این خصوصیت را

---

۶۶. در کتاب‌های دقیق منطقی همین دو را پایه گرفته‌اند. برای نمونه، به الجوهر النضید، بحث مبادی برهان، مراجعه کنید. البته گاه پایه اصلی را اولیات می‌دانند و بحثی را مطرح کرده‌اند که آیا محسوسات در فلسفه به کار می‌آیند یا خیر. در بحث برهان بدان خواهیم پرداخت.

۶۷. ابن‌سینا، الشفاء (المنطق)، البرهان، ص ۶۳.

«مقوم» نفس انسانی می‌دانست. پس از بوعلی، تعبیر «فطری» هم برای علوم بدیهی به کار رفته است. اساسا اینکه به دسته‌ای از قضایا (یعنی قضایا قیاسات‌ها معها) «فطریات» گفته شده است، ریشه‌اش در همین جاست.

گفته‌ایم که در اثبات واقعیت، سه مسئله مطرح است: اثبات واقعیت نفس خود، اثبات واقعیت بیرون از خود و اثبات واقعیت‌ما. آنچه تا کنون بیان شد، تحلیل‌های سه‌گانه‌ای برای تثبیت واقعیت خارج از خود بود. در مورد اثبات واقعیت نفس خود، مشکلی وجود ندارد و همه متفقند که شهودی و حضوری است. اکنون درباره اثبات واقعیت‌ما سخن می‌گوییم.

## تحلیل‌ها درباره بدهت واقعیت مطلق (واقعیت‌ما)

### ۱) بدیهی اولی بودن واقعیت مطلق (واقعیت‌ما)

در مورد تثبیت واقعیت‌ما راه‌هایی مطرح است. یک راه، راه عقلی خالص است، که از هیچ مقدمه شهودی بهره نمی‌گیرد، بلکه تحقق واقعیت‌ما را به صورت بدیهی اولی تصویر می‌کند.

علامه طباطبایی در برهان صدیقین خود، این طرح را دارد.<sup>۶۸</sup> علامه در تعلیقه بر عبارتی از ملاصدرا «إن الوجود كما مر حقيقة عينية» چنین نگاشته است:

و هذه هي الواقعية التي ندفع بها السفسطة و نجد كل ذي شعور مضطرا إلي إثباتها، و هي لا تقبل البطلان و الرفع لذاتها، حتي أن فرض بطلانها و رفعها مستلزم لثبوتها و وضعها؛ فلو فرضنا بطلان كل واقعية في وقت أو مطلقا كانت حينئذ كل واقعية باطلة واقعا أي الواقعية ثابتة. و كذا السوفسطي لو رأى الأشياء موهومة أو شك في واقعيتها فعنده الأشياء موهومة واقعا و الواقعية مشكوكة واقعا أي هي ثابتة من حيث هي مرفوعة و إذ كانت أصل الواقعية لا تقبل العدم و البطلان لذاتها، فهي واجبة بالذات. فهناك واقعية واجبة بالذات و الأشياء التي لها واقعية مفتقرة إليها في واقعيتها قائمة الوجود بها. و من هنا يظهر للمتأمل أن أصل وجود الواجب بالذات ضروري عند الإنسان و البراهين المثبتة له تنبیهات بالحقیقة.<sup>۶۹</sup>

۶۸. در فلسفه اسلامی برهان صدیقین تقریرهای مختلفی یافته است. علامه طباطبایی نیز راهی ویژه در آن ابداع کرده‌اند که بحث و نظرهای فراوانی را به راه انداخته است. حتی برخی معتقدند که در این برهان، وحدت شخصیه مورد نظر علامه بوده است. در واقع این برهان هم در هستی‌شناسی و هم معرفت‌شناسی قابل توجه و استفاده است. ناگفته نماند که علامه تا آخر به مفاد این برهان معتقد بوده است، اما به دلایلی در *نهایة الحکمة* ذکری از آن به میان نیاورده است. علامه برخی از اندیشه‌های اختصاصی خود را در *نهایه آورده* و برخی را هم در آن منعکس نکرده است.

۶۹. ملاصدرا، *الاسفار*، ج ۶، ص ۱۴، تعلیقه علامه طباطبایی.

بیان ایشان این است که نفی واقعیت به لحاظ عقلی محال است؛ زیرا لازمه آن، اثبات واقعیت است؛ زیرا همین که «هیچ واقعیتی در خارج وجود ندارد»، خود، با صرف نظر از وجود اندیشنده، یک واقعیت است. شبیه اینکه نفی اصل امتناع تناقض، منجر به اثبات آن می شود. وقتی این اصل را نفی می کنی، منظورت این است که در واقع، ضرورتاً می شود که وجود و عدم با هم جمع شوند، و ضرورتاً چنین است که نمی شود وجود و عدم با هم جمع نشوند! در همین جا نیز نمی توانی بپذیری که هم رأی تو، یعنی امکان اجتماع دو متناقض، و هم نقیض رأی تو، یعنی عدم امکان اجتماع آن دو، صحیح باشد، و این اقرار به صحت آن اصل است. بنابراین اصل امتناع اجتماع دو متناقض، قابل رفع نیست. ایشان می گوید عقل مضطر به پذیرش این حقیقت است، البته منظور، اضطرار ناظر به واقع و با صرف نظر از فاعل شناسا است، همان که در بحث های برهان مطرح می شود، نه اضطرار ناشی از ساختمان ذهن و بریده از واقع. علامه سپس چنین ادامه می دهند که سوفسطی اگر بگوید همه اشیا موهوم یا مشکوکند، درحقیقت نزد او، همه اشیا واقعا موهوم یا مشکوکند و در نتیجه باز هم واقعیاتی پذیرفته شده است. البته برخی معتقدند همان بیان نخست کافی است و نیازی به این تتمه نیست.

این طرحی که علامه برای اثبات اصل واقعیت ارائه می دهند، عقلی محض است، یعنی به شکل بدیهی اولی عقلی است.

بیانی نیز حضرت آیت الله عابدی شاهرودی دارند با عنوان «عقل همگانی». اندیشه ایشان این است که عقل انسانی بنیادهایی دارد که مضطر بدان است. اساساً دستگاه فکری ما این چنین است و ما این گونه واقع را می فهمیم. این بنیادها در هیچ مکتبی نمی تواند نفی شود و اگر هم نفی می شود، صوری است نه واقعی. همان کسی که آنها را نفی می کند، در واقع هر چند به صورت ناخودآگاه، از آنها استفاده می کند، حتی در نفی همین بنیادها!<sup>۷۰</sup> ایشان این اندیشه را در کار خود بسط داده اند و از آن با عنوان «عقل مشترک عمومی» یاد می کنند. البته **Common Sense** منظور ایشان نیست.<sup>۷۱</sup> به تعبیر ایشان، این اصول را علی جمیع الفروض باید پذیرفت، یعنی حتی فرض عدم آنها هم به اثباتشان منجر می شود، شبیه بیانی که علامه طباطبایی در

---

۷۰. ر.ک: آیت الله علی عابدی شاهرودی، «فلسفه اسلامی: هستی و چیستی»، در: مجله نقد و نظر، بهار و تابستان ۱۳۸۵،

شماره ۴۱-۴۲، ص ۶۸-۸۳.

۷۱. به نظر من این طرح، خوب است، اما باید آن را متمم کرد. ایشان عقل همگانی اولی را مطرح کرده اند؛ اما باید عقل

بدیهی شهودی را نیز بدان افزود.

برهان صدیقین خود دارد. گویا ایشان معتقدند که اثبات اصل واقعیت نیز از جمله آن اصول بنیادین و همگانی عقل است.<sup>۷۲</sup>

این طرح، طرح خوب و درستی است و از عقل اولی برای تثبیت واقعیه‌ما بهره می‌گیرد. مطابق این طرح، اصل واقعیت، بدیهی اولی است و هیچ محتاج استدلال نیست و حتی فرض عدم آن، به اثباتش می‌انجامد.<sup>۷۳</sup>

## ۲) شهودی و حضوری بودن واقعیت مطلق (واقعیه‌ما)

راه دیگر برای تثبیت واقعیه‌ما، راه شهودی است.<sup>۷۴</sup> توضیح این راه چنین است: کسی که در وجود واقعیت شک می‌کند، شک خود را به شهود می‌یابد و شک خود را واقعی می‌داند؛ و گرنه مکابر است و سخن گفتن با او بی‌ثمر. همین‌که می‌پذیرد شک کرده است، وجود واقعیت را پذیرفته است. در اینجا اثبات و پذیرش واقعیت از راه شهود صورت گرفته است. کسی که شک می‌کند، واقعیت نفس خود و واقعیت شک خود را به شهود می‌یابد و همین‌ها، اموری واقعی‌اند؛ بنابراین واقعیتی وجود دارد. به بیانی دیگر، در خود حالت شک کردن، اثبات واقعیت شک، به لحاظ شهودی، نهفته است.

به نظر می‌رسد طرح شهودی و تثبیت اصل واقعیت از راه شهود عقلی، برای تبیین مراد علامه در عبارات مورد بحث در مدخل نهاییه، راه مناسب‌تری باشد. فضای این عبارات، چنان‌که پیش از این هم استظهار کردیم، فضای شهودی و علم حضوری است. بنابراین در مورد تثبیت واقعیه‌ما نیز بهتر است راه شهودی را مطرح کنیم. در این عبارات علامه تأمل کنید:

فلا یسعنا أن نرتاب فی أن هناك وجودا و لا أن ننکر الواقیة مطلقا إلا أن نکابر الحق فننکره أو نبدی الشک فیہ و إن یکن شیء من ذلك فإنما هو فی اللفظ فحسب. فلا یزال الواحد منا و كذلك کل موجود یعیش

---

۷۲. این نکته را در گفت‌وگوی «فلسفه اسلامی: هستی و چیستی» توضیح نداده‌اند. شنیده‌ام که در درس‌های برهان صدیقین که به بیان علامه طباطبایی نیز پرداخته‌اند، این نکته را مطرح کرده‌اند. نیز در رساله‌ای که در باب نفس است، و هنوز گویا چاپ نشده است، این نکته را مقداری منعکس کرده‌اند.

۷۳. نیز ممکن است برخی از راه عقل عرفی و Common Sense بخوانند واقعیه‌ما را تثبیت کنند. توضیح دادیم که این راه در فلسفه مفید نیست. آنچه مورد نظر است، تثبیت ضروری و اضطراری این واقعیت است.

۷۴. مطالبی را که پیشتر درباره عقل شهودی و شهود عقلی بیان کرده‌ایم، به یاد بیاورید.

بالعلم و الشعور یری نفسه موجودا واقعیا ذا آثار واقعیة و لا یمس شینا آخر غیره إلا بما أن له نصیبا من الواقعیة.<sup>۷۵</sup>

ایشان می‌فرماید در مطلقا در واقعیت نمی‌توان شک کرد و آن را انکار کرد. کسی که چنین انکار و شکی را دارد، یا با حق مکابره می‌کند و یا تنها اظهار شک می‌کند؛ یعنی شک واقعی امکان ندارد. چنان انکار و شکی هم اگر ابراز می‌شود، تنها در حد لفظ است و واقعیت ندارد؛ زیرا دست‌کم واقعیت داشتن شک و انکار خود را باید بپذیرد. این بیان در فضای شهودی و علم حضوری معنادار است. هر کسی به بداهت شهودی واقعیت داشتن شک خود را می‌یابد و نمی‌تواند آن را انکار کند.<sup>۷۶</sup>

تا کنون به این نتیجه رسیدیم که وجود واقعیت، بدیهی شهودی است.<sup>۷۷</sup> بر این اساس، راه‌های دیگری را که مطرح است، در عین درستی، به‌عنوان راه‌های تنبیهی باید در نظر گرفته شود. البته راه‌های متعدد و درست دیگری نیز برای تثبیت واقعیت وجود دارد. مثلا ممکن است گزاره «واقعیت بیرون از من وجود دارد»، به‌عنوان بدیهی تجربی (از سنخ تجربیات) دانسته شود. نیز ممکن است بر آن استدلال عقلی اقامه شود. اما همه اینها، راه‌های تنبیهی است.

راهی که علامه در پیش گرفته و فلسفه را با آن آغاز کرده، اگر به‌نحو شهودی تحلیل شود، که از بیانات ایشان نیز همین استظهار می‌شود، راهی بسیار خوب و کم‌زحمت است و می‌توان از این راه، آغاز خوشی برای فلسفه قرار داد و به‌سرعت به بحث‌های بعدی متصل شد. اما راه‌های دیگر، مانند تثبیت اصل واقعیت از راه بدیهی فطری بودن، گام‌های متعددی را برای پیش‌برد بحث می‌طلبد؛ مثلا باید ابتدا اصل واقعیت را تثبیت کرد و بعد واقعیت خود را و بعد واقعیت جهان خارج از خود را و بعد به بحث‌های بعدی رسید. اما راه شهودی، همه اینها را تأمین می‌کند و نیز راهی طبیعی است. جالب این است که

---

۷۵. علامه طباطبایی، نه‌ایة الحکمة، ص ۴.

۷۶. البته گفتیم که علامه در تعلیقه‌ای بر اسفار، در فضای دیگری سخن گفته و به‌گونه دیگری حرکت کرده است. در آنجا، ثبوت اصل واقعیت را بدیهی اولی عقلی می‌دانست. اما فضای بحث در مدخل نه‌ایه، شهودی است.

۷۷. بنابراین وقتی گفته می‌شود موضوع فلسفه واقعیت است، از آن‌جهت که واقعیت است، دیگر نگرانی اثبات موضوع را نخواهیم داشت؛ زیرا وجود موضوع فلسفه، بدیهی است. اما اگر بدیهی نبود، باید آن را در علمی دیگر، که بالاتر از فلسفه است اثبات می‌کردیم؛ زیرا موضوع یک علم در خود آن علم اثبات نمی‌شود؛ و از سوی دیگر فیلسوفان گفته‌اند که فلسفه علم اعلا است، و مشکلاتی به وجود می‌آید.

راه‌های دیگر، در نهایت به راه شهود یا راه بدیهی اولی ختم می‌شوند. پایه تمام بیانات و بحث‌ها و استدلال‌ها، بالاخره دو پایه بدیهی اولی و بدیهی شهودی است.

پایان این جلسه

کارگروه دانشیار - مؤسسه فثوت